



ششم مرداد ۱۳۸۶

یادداشت هفته : قطبیت ، بحثی در مقوله رهبری

" جدایی و تفرقه در صفوف جنبش کمونیسم کارگری بالا گرفته است. ترکیب و سیمای حزبی و سازمانی جنبش کمونیسم کارگری بطور قابل ملاحظه ای تغییر کرده است. چه باید کرد ؟ "

جمله بالا از آن من نیست ! این پرسشی است که حزب جدید الولاده " اتحاد کمونیسم کارگری " جلوی پای علی جوادی انداخته که قرار است طی یک جلسه پالتاکی توسط وی حل و فصل گردیده و راه انقلاب سوسیالیستی در راه ، گشاده شود .

آنچه بر جنبش کمونیسم کارگری رفته و می رود ، اگر چه پس از درگذشت منصور حکمت به خوبی قابل گمانه زدن بود ، با اینحال تردیدی بر جای نیست که قلبهای هر انقلابی را بدر آورده و هر عنصر ترقیخواهی را به اندیشه وادار می کند که آخر چرا ؟ برآستی چرا ؟

این کدام دانش آموز تنبل ولی پرمدعای مدرسه سیاست معمول است که نداند راه تصرف قدرت سیاسی از هر طریق که ممکن باشد از طریق تفرقه و تجزیه و تلاشی ، امکانپذیر نیست. تصرف قدرت سیاسی پیشکش ، راه جدی گرفته شدن در صحنه سیاست نیز هر چه باشد ، این نیست !

آخر این کدام آدم عاقلی است که سرنوشت خود را بدست آدمهایی بسپارد که سازماندهی طبقه کارگر ! بجای خود ، توان سازماندهی و ایجاد یک تنظیم رابطه اصولی در میان صفوف اندک خود را نیز ندارند ؟

آن کدام رژیم است که برای شعارهای شداد و غلاظ " زمین را زیر پایتان داغ می کنیم " و " اجازه نمی دهیم " و " باید چنین و چنان شود " چنین نیرویی ، تره ای هر چند اندک هم که شده خرد کند و با نگاهی عاقل اندر سفیه و پوزخندی بر لب ، از کنارشان نگذرد ؟

جالب آن است که از قضا همانهایی که بیشترین سهم را در چه در انشعاب اول و چه در انشعاب دوم در صفوف حزب کمونیست کارگری داشته اند ، حالا با شعار وحدت صفوف کمونیسم کارگری و با نام بی مسمای " اتحاد ! کمونیسم کارگری " به میدان آمده اند .

بی دلیل نیست که فریادهای وحدت طلبانه ای را که به سمت حکمتیستها روان می سازند از سوی طرف مقابل جدی گرفته نمی شود و دوباره بسمت خودشان بازگشت داده می شود . به موضع حکمتیستها دقت کنید :

" رهبران جریان اتحاد کمونیسم کارگری خود از جمله تئوریسین ها و سردمداران تعرض به خط حکمت و زیر پا گذاشتن آگاهانه اصول و موازین سازمانی حزب کمونیست کارگری و تحمیل کردن جدائی ما از این حزب بودند. "

" حزب " اتحاد کمونیسم کارگری " پرچمی برای جمع آوری " مخالفین " و " ناراضیان " در حزب کمونیست کارگری و حزب حکمتیست است . چنین حزبی از حد یک جریان محفلی بی آینده عبور نخواهد کرد . "

به نقل از ارزیابی حکمتیستها از حزب " اتحاد کمونیسم کارگری " تاکیدها از من است

براستی مشکل جریان چپ غیر مذهبی در کجاست ؟ چرا همواره درست در همان نقطه ای که این جریان می رود تا پتانسیل تبدیل شدن به یک ثقل قدرتمند اجتماعی را بالفعل نماید ، چند پاره می شود ؟ هنوز خاطره تلخ تجزیه و تلاشی " جنبش فدایی " از حافظه تاریخی جامعه پاک نگردیده است . هنوز زخم عمیق تازیانه غدر و خیانت رهبری " جنبش توده ای " و تلاشی و گسست ایدئولوژیکی ، سیاسی و تشکیلاتی آن بر شانه های چپ جامعه التیام نیافته برجا مانده است . ریشه های عمیقاً مشکوک و ضد انقلابی متلاشی کردن سازمان رهبری کننده جنبش مسلحانه علیه نظام ستم شاهی را در کدامین " خاک " جستجو باید کرد ؟

و اینک فصل لاله ریزان " جنبش کمونیسم کارگری " است ! درست در بزنگاهی که ضدانقلاب " راست داخلی و بین المللی " همچون هیولایی در کمین ، تیر در کمان ، افتادنمان را به نظاره ایستاده است و بازهم پاشیدن بذریاس و انفعال در میان جمعی و نفرت و انزجار در برابر رفیق دیروز و رقیب امروز در میان جمعی دیگر .

گزینش واژه نفرت ، انتخاب من نیست ! اشاره صریح حزب اتحاد کمونیسم کارگری است که در نقد خود بر سند ارزیابی حکمتیستها آورده اند . دقت کنید :

" این سند با هدف مستحکم کردن دیوار نفرت فرقه ای که دارد فرو می ریزد ، نگاشته شده است . "

نقدی بر سند ارزیابی حکمتیستها از حزب " اتحاد کمونیسم کارگری " تاکید از من است .

و چپ ... همچنان دوره می کند ... شب را و روز را ... هنوز را !

" کمونیسم کارگری " می توانست که در یک شرایط دمکراتیک متعاقب هر تغییر و تحولی در ایران ، بخش مهمی از چپ سکولار و ضد مذهب جامعه را حول محور خود سازمان دهد . بشرط آنکه تا آروز موفق به حفظ تشکیلات و کادرها و انسجام تنوریک خود می گردید . اینرا در بحث سترونی که سالها پیش با همین سردمدار کنونی حزب " اتحاد کمونیسم کارگری " مکتوب کرده بودم ، بصراحت آورده بودم .

" سرمایه گذاری روی موضوعاتی از جمله " آزادیهای جنسی " و شعار خردمندانانه ! " عشق آزاد " ، مذهب ستیزی و غربگرایی ، نشاندهنده یک دید واقع بینانه نسبت به پتانسیل های موجود در جامعه و حساب باز کردن رهبری " حککا " بر روی سوار شدن بر موج اینگونه گرایشات می باشد .

در همین رابطه به عقیده من در یک " شرایط دمکراتیک " حککا ، یک پروسه رشد اجتماعی را (البته بشرط حفظ " کادرها " و " تشکیلات ") در پیش رو خواهد داشت که

البته با توجه به تعادل قوای پس از سرنگونی " رژیم جمهوری اسلامی " بسیار هم ضروری خواهد بود . "

برگرفته از ادامه بحث با علی جوادی ۱۲ مهر ماه ۱۳۸۱

و حالا ابا جای خوشحالی نیست که حکما نه فقط موفق به حفظ کادرها و تشکیلات منسجم نشد که با ادامه روند کنونی ، شرکت موثر در تحولات محتوم آتی بکنار ، امکان هر گونه رشد اجتماعی در شرایط پس از تحولات رانیز باید به فراموشی سپارد .

فکر نمی کنم که هیچ عنصر تازه کار سیاسی هم به این مسئله اساسی آگاهی نداشته باشد که مسیر کسب قدرت سیاسی نه با پراکندگی و انفراد که با انسجام و تشکیلات ؛ گشاده و هموار می گردد . بچه مدرسه ای ها هم برای پیروزی در جدالهایشان می دانند که باید یارگیری کنند . بنابراین ریشه مشکل ، اصلا معرفتی نیست ، خصلتی است !

قطبیت و فردیت

تاریخ آینه تجربیات تلخ و شیرین بسیاری است که همواره تکرار می شود . دیدن این تجربیات بیشمار تنها زمانی میسر است که ما تنها به نظاره تصویر خویشتن بسنده نکنیم !

نگاهی به تجربیات جنبشهایی که نسل ما چه در ابعاد جهانی و چه در حیطه داخلی پس پشت نهاده است ، بوضوح تمام حکایت غم انگیز " فردیت " نفرت انگیزی است که در راس این جنبشها تنها به خود و منافع خود عنایت داشته و دیگر هیچ !

اینکه در میان احزاب و سازمانهای انقلابی معاصر ، همواره در کنار " کار معرفتی " بسا بیشتر به " کار خصلتی " بها داده می شده است ، اصلا تصادفی و از سر ایجاد مشغله ذهنی برای نیروهای تشکیلاتی نبوده است . ضرورت بی اما و اگر انقلابی بودن و بسا مهمتر از آن انقلابی ماندن فرد و تشکیلات است .

تبدیل شدن " فرد " در تشکیلات به " قطب " ، پیش از گذار از " خود " ، فساد گسترده ای را در پی دارد که کمترین بی توجهی به آن بویژه در بالای تشکیلات ، یا به باند بازی و تعدد کانونهای قدرت در حزب و سازمان می انجامد و یا به تجزیه و تلاشی . درست به همین اعتبار هم هست که اگر چه " فردیت " به مثابه یک واقعیت عینی پذیرفته شده و تلاش در جهت مقابله اصولی با آن از طریق یک " کار خصلتی " مداوم می شود ، اما " قطبیت " در درون یک تشکل انقلابی ، اساسا پذیرفتنی و تحمل کردنی نیست .

تفاوت " قطب " با " فرد " در این است که اولی " نقطه نظر " دارد و دومی نه . تعدد نقطه نظرات بویژه آنجایی که جنبه های سیاسی و استراتژیکی بخود می گیرد ، اگر در چارچوب یک حزب سیاسی که در یک شرایط دمکراتیک به مبارزه روتین سیاسی اشتغال دارد مثبت و پذیرفتنی باشد ، در میان سازمانی که دست اندر کار یک مبارزه خونین و تمام عیار با یک دیکتاتوری وحشی و لجام گسیخته است ، کارکرد سمی کشنده را دارد .

متاسفم که باید بگویم با حزب مدرن "تعدد نظرات" همه کار شاید بتوان کرد الا انقلاب! چرا که شمشیر از نیام برکشیده ارتجاع خونریز را پاسخ نه نظر که عمل است. عملی که البته بر مبنای یک تئوری منسجم و یک ایدئولوژی انقلابی و یک رهبری ذیصلاح و با نسلی از انقلابیون پاکبازی عینیت سیاسی و اجتماعی می یابد و راه به جلو می گشاید که بیش از هر چیز و پیش از هر چیز از "خود" گذشته اند و به "خاک" نشسته اند.

شقه شقه نشدن سازمان چند هزار نفره ای که در گوشه و کنار دنیا پراکنده است و شب و روز زیر فشارهای مستمر ارتجاع و استعمار به مفهوم واقعی کلمه دست و پا می زند، فشارهایی که اعمال تنها بخش کوچکی از آنها بر جنبشهای گوناگون تاریخ معاصر، می توانست آنها را از درون منفجر کند، حتما "حکمتی" دارد!

اینکه سازمان مجاهدین و ارتش آزادیبخش در غیاب رهبری عقیدتی و فرماندهی کل نظامی خود می تواند کارش را بکند و با اشغالگر و اشغال شده تنظیم رابطه کرده و در میان دریای توطئه، مسائل و مشکلات چند هزار نفر را هم حل و فصل کند و منشعب نشود، حتما "حکمتی" دارد!

اگر "مسعود رجوی" می تواند سازمانش را با خیال راحت تنها بگذارد و برود و هراسی از کودتا و سربرآوردن یک "تقی شهرام" و یک "فرخ نگهدار" گونه ای دیگر در میان تشکیلاتش نداشته باشد و "منصور حکمت" نمی تواند با خاطری آسوده سر بر خاک بگذارد و مطمئن باشد حزبی را که از میان فراز و نشیبهای بسیار وارد هزاره سوم کرده است، دچار تجزیه و انشعاب نمی گردد، حتما "حکمتی" دارد!

اگر همه تحلیلگران دنیا اعم از ذیصلاح و بی صلاح! و دون پایه و عالی مرتبه و کذا و کذا، یکپارچه بر این عقیده اند که ماندن در عراق کاری عبث و بی حاصل است و آخر و عاقبت آمریکا و رژیم بر سر مجاهدین به توافق می رسند و باید به اروپا و آمریکا عقب نشینی کرد و این تحلیلها به عقل یکنفر از مسئولان سازمان مربوطه نمی رسد که تعدادی را با خود برداشته و به خارجه بیاورد و حزب مدرنی تاسیس کند، حتما "حکمتی" دارد!

و همین "حکمت" است که در تحلیل نهایی جایگاه هر فرد و گروه و سازمانی را در معادله قوا مشخص می کند و "قدر" آنان را رقم می زند.

این "حکمت" راز چندان پیچیده ای نیست. در یکی "خود" محور است و در دیگری نه. حلقه مفقوده ای در بالا! این عصاره و چکیده انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین بود.